

# کتابستان دادا اُستی

کامران بازسی نژاد

مقاله

پژوهش‌های انسانی و مطالعات فرهنگی  
مجله مطالعات علوم انسانی

تریستان تزارا (Tristan Tzara) در شعر خود درباره «دادا»، چنین می‌گوید:

«دادا میکروبی پاک است.

دادا بر ضد ارزشهای والای انسانی است.

دادا دارای ۳۹۱ گرایش و رنگ است.

دادا بر ضد آینده است.

دادا مرگ است.

دادا پوچی است.

زنده باد دادا!

دادا یک مکتب ادبی نیست، پس چیست؟»

دادا (Dada) یا دادائیسیم (Dadaism)، یک جریان فرهنگی،

ادبی و هنری به حساب می‌آید که در شهر زوریخ کشور سوئیس،

آن هم در طی جنگ جهانی اول شکل یافت و بین سالهای ۱۹۱۶

تا ۱۹۲۰ به اوج خود رسید.

این جریان، در بدو امر، در حوزه‌های ادبیات، نمایش، هنرهای

تجسمی و گرافیک مطرح شد. در همان دوران، به دلیل شرایط

خاص مردم و جنگ خانمان سوز، به تدریج جریان «دادا» با

جریانهای نیهلیست و ضد خردگرایی ادغام شد، و در آنها رنگ

باخت. در واقع تئوریسینهای اصلی دادا، بر آن شدند تا با الگوها

و قوانین گذشته، به مخالفت بپردازند. فعالیت پیروان دادا، شامل

گردهماییهای عمومی، تظاهرات خشونتبار، و درج دیدگاههای

افراطی در نشریات ادبی و هنری بود.

در آن دوره بحرانی، فضای حاکم بر جامعه ادبی و هنری

کشورهای اروپایی، کاملاً سیاسی بود. در ظاهر، جریان دادائیسیم

بر ضد تمامی خشونتها و وحشیگریهایی به راه افتاد که در جنگ

جهانی اول به وقوع پیوسته بود. اما در عمل، جریان یاد شده، به

انحراف کشیده شد، و باعث به وجود آمدن ایده‌ها و سبکهای

مختلف افراطی گردید. تا آنجا که، دادا توانست مکتب سوررئالیسم

و هنر پاپ را، تحت تأثیر خود قرار دهد.

هواداران و پیشگامان اصلی دادا، بر این باورند، که دادا، هنر و

ادبیات نیست؛ بلکه ضد ادبیات و هنر است. در حقیقت آنها، منکر

هر چیزی بودند که ادبیات و هنر به آن پایبند بود. هواداران دادا،

در کمترین زمان پس از انعکاس عقاید و افکار خاص خود، بر آن

شدند که بر خلاف جریان آب شنا کنند و بر ضد تمامی اندوخته‌ها

و تجربیات پیشینیان عمل کنند. دادا، حتی زمانی که ادبیات و هنر

با عنصر زیبایی‌شناسی پیوند می‌خورد، بر ضد آن قیام می‌کند، و به

طور کامل، منکر حضور زیبایی‌شناسی می‌گردد. حتی اگر زمانی در

ادبیات و هنر، مفاهیم پیچیده و پنهان مورد ارزیابی قرار می‌گیرد،

دادا بر آن می‌شود که تا به مسائل بی‌معنا و پوچ روی آورد، و توجه

اذهان عمومی را نسبت به مسائل مطروحه، منحرف سازد.

به تعبیری دیگر، دادا در مقاطع مختلف زمانی، واکنشهای

متفاوتی نشان می‌داد؛ و واکنش هواداران آن، بستگی کامل به

ارائه و مطرح شدن طرحهای جدید در هر دوران بود. یعنی هر گاه

مسئله‌ای مطرح می‌شد، دادا بلافاصله دست به کار می‌شد و با آن

به مخالفت می‌پرداخت. به طور مثال، وقتی صحبت از جنبه‌های

احساسی می‌شد، دادائیسیتها، بلافاصله علیه آن موضع می‌گرفتند،

و هر گاه سخنی از رئالیسم مطلق به میان می‌آمد، آنها جنبه‌های

احساسی را مطرح می‌ساختند.

نکته قابل تعمق، نوع اندیشه و دیدگاه هواداران اصلی دادا بود؛

که تمامی این افراد، بلا استثنا، دارای دیدگاههای نیهلیستی بودند.

آنها معتقد بودند که انسان هیچ گاه به اصول و مبانی ارزشمندی

دست نخواهد یافت.

دادا در واقع، وسیله‌ای برای بیان آراء و آموزه‌های پریشان،

مغشوش و هجوگونه مردمی بود که از جنگ جهانی اول به ستوه

آمده و عملاً از جنگ ضربه خورده بودند. آنها تصویری سیاه و

وحشتناک از دنیا ترسیم می‌کردند؛ و بر این باور بودند که دنیا

کاملاً کسل‌کننده و بی‌ارزش است؛ و انسان از زنده بودن خود،

رنج می‌برد.

هواداران دادا، حتی حاضر نبودند در میان بی‌نظمیهای ظاهری

که به آن اشاره می‌کردند، به دنبال معنا باشند. آنها تنها می‌خواستند

به بی‌نظمیها اشاره کنند، و آنها را جزء لاینفکی از طبیعت و

جهان هستی بدانند... در واقع آنها با طرح بی‌نظمیهای ظاهری،

می‌خواستند ایده‌ها و افکار مغشوش خود را نظام‌مند کنند، و

برگفته‌های خود، صحنه بگذارند. پیروان دادا، در این حرکت عظیمی

که به راه انداختند، به صراحت اعلام داشتند که قصدشان نابودی

تمامی سنن و زیباییهاست.

باید به این مسئله توجه داشت که، جریان «دادا»، یک حرکت

خودجوش نبود؛ و در گذر زمان قوام نیافت. در واقع، در سال ۱۹۱۶،

عده‌ای از نویسندگان و هنرمندان که در اثر جنگ جهانی اول به

کشور سوئیس فرار کرده بودند، در محافلی گرد هم آمدند، و پس

از برگزاری جلسات مختلف، طرح اولیه «دادا» را تدوین و ارائه

کردند.

افرادى چون هوگو بال (Hugo Ball)، امی هنینگز (Emmy

Hennings)، تریستان تزارا، هانس آرب (Hans Arp)،

ریچارد هیلپ سن بک (Richard Huelsenbeck) و سوفی

تایر (Sophie tauber)، برای اولین بار گرد هم آمدند؛ و محل

دیدارهایشان کافه‌ای به نام ولتایر (Voltaire) بود. جلسات آنها

به صورت پیوسته برگزار می‌شد؛ تا اینکه در ۶ اکتبر، این افراد به

اتفاق نظر رسیدند، و توانستند به طور آشکار، تولد «دادا» را اعلام

کنند.

در تاریخ ۱۴ جولای ۱۹۱۶، در همان مکان، «هوگو بال» اولین

مانیفیست دادا را قرائت کرد. دو سال بعد، تزارا، این مانیفیست را

مکتوب کرد. این مانیفیست، نسبت به سایر اعلامیه‌ها که بعدها

از سوی داداها مطرح شد، از اهمیت بسزایی برخوردار است، و به

عنوان مهم‌ترین منبع طرح دیدگاه دادائیسیتها شناخته می‌شود.

مارسل جانکو (Marcel Janco) معتقد است: «در آن زمان

شرایطی حاکم بود که تمامی نویسندگان و هنرمندان، اعتقاد خود

را درباره زندگی، فرهنگ، ... از دست داده بودند. در نظر ما، همه



چیز نابود شده بود.»

با گذشت زمان، آن کافه که محل دیدار داداها بود بسته شد، و لاجرم، داداها به یک گالری نقاشی پناه بردند. در طی آن سالها، بال، سوئیس را ترک کرد، و تزارا به افراط روی آورد. او برای مطرح شدن دیدگاههای دادائیستی، به هر کاری روی آورد؛ و در این راستا، از بیان هیچ چیز صرف نظر نکرد. او، در عمل، با نامه‌نگاریهای بسیار، نویسندگان و هنرمندان ایتالیایی و فرانسوی را مورد تهاجم قرار داد، و از آنها خواست که هر چه سریع‌تر به جریان دادا بپیوندند. پس از مدتی، کافه «ولتایر» باز شد؛ و همچنان باز است.

دادا، با سکانداری تزارا، در جولای ۱۹۱۷ توانست اولین نشریه دادائیستی را منتشر سازد. پنج شماره از مجله دادا، در زوریخ، و دو شماره آن در پاریس، منتشر گشت.

هنگامی که جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۸ به پایان رسید، تمامی هواداران اصلی دادا، زوریخ را ترک کردند و به کشورهای خود بازگشتند. آنها در کشورهای خود، به صورت مستقل دست به

به معنی اسب کوچک بازی بچه‌هاست، رسیده‌اند. در هر حال، نام دادا، برای این جریان ادبی و هنری و فرهنگی انتخاب شد. هواداران دادا اصرار داشتند که این جنبش، به نام دادائیسم خوانده نشود. با این حال، در طی گذشت زمان، دادائیسم در کنار دادا قرار گرفت، و بر سر زبانها افتاد.

همزمان با این جریان، در کشور آلمان نیز عده‌ای از نویسندگان و هنرمندان گرد هم آمدند. آنها چون داداهای سوئیسی، به افراط کشیده نشدند، و بر ضد ادبیات و هنر، قد علم نکردند.

در واقع حرکت هواداران دادا در آلمان، جنبه کاملاً سیاسی داشت. آنها حتی حاضر نشدند مانیفستی صادر کنند و از مردم بخواهند تا در خیابانها تظاهرات کنند.

در شهر کلن نیز، عده‌ای دیگر از نویسندگان و هنرمندان، چون ماکس ارنست (Max Ernst)، جوهانس تودور (Johannes Theodor) و بارگلد (Baargeld)، دیدگاههای جدلی دادائی را مطرح ساختند.

در پی آن، شهر نیویورک نیز به پناهگاهی برای فراریان جنگ جهانی اول میدل گشت. در آمریکا، دو نویسنده فرانسوی‌الاصول به نامهای مارسل داچ امپ (Marcel Duchamp) و فرانسیس پیکابیا (Francis Picabia)، به دیدار هنرمند آمریکایی، مان ری (Man Ray) شتافتند، و به اتفاق، در آمریکا به فعالیتهای رادیکالی بر ضد ادبیات و هنر پرداختند.

بعدها، باتریس وود (Beatrice Wood)، که در فرانسه تحصیل می‌کرد، به جمع آنها پیوست. این افراد، نام دادا را بر گروه خود نهادند و مانیفستی هم صادر نکردند.

در سال ۱۹۲۱، بسیاری از هواداران دادا به پاریس رفتند؛ جایی که دادا، آخرین نفسهای حیات خود را می‌کشید. آنها، بعد از مدتی، در پاریس، نهضت نئو دادا (Neo-Dada) را راه‌اندازی کردند. در پی آن، در پاریس، طغیان به وجود آمد. هواداران دادا در پاریس، به تظاهرات خشونت‌باری روی آوردند؛ و از انجام هیچ کاری رویگردان نشدند.

بعدها دادا به کالبد جریان سوررئالیسم تزریق شد، و نویسندگان دادا، وارد جریانهای دیگری شدند.

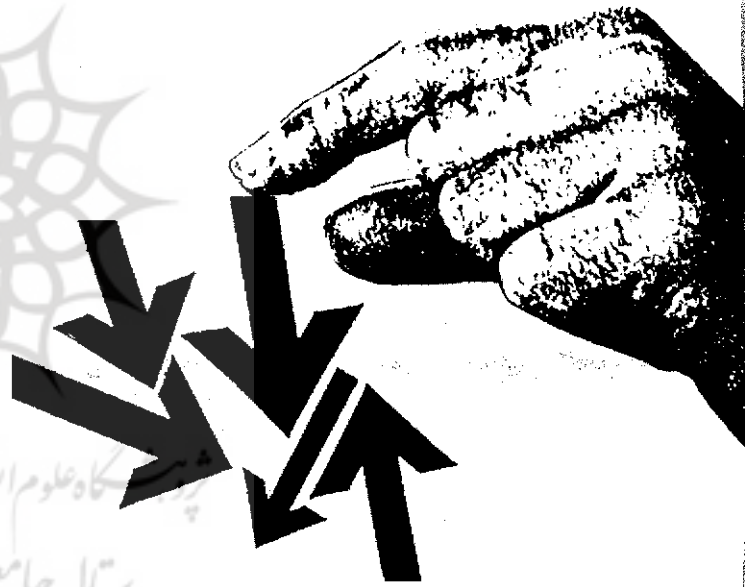
با پایان جنگ جهانی دوم، بسیاری از نویسندگان دادا، به آمریکا هجرت کردند، و در آن دیار مستقر شدند. در دوران جنگ جهانی دوم، عده‌ای از نویسندگان دادا، توسط حزب نازی دستگیر، و در اردوگاههای آلمان جان باختند. چرا که آلمانه‌ها، از ادبیات و هنر رادیکالی داداها، بیزار بودند.

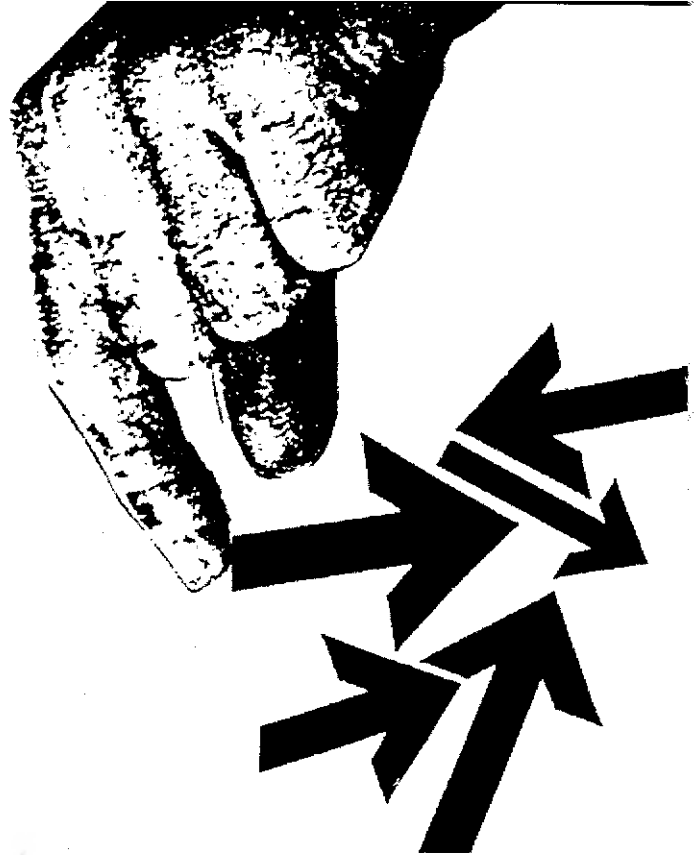
هواداران دادا، سعی داشتند هر رویداد و پدیده‌ای را از منظری کاملاً متفاوت ببینند و تفسیر کنند. نویسندگان داستانهای دادائی، معتقد بودند که آثارشان به شیوه‌های مختلف قابل تفسیر است، و هر فرد می‌تواند بر اساس نوع نگرش و بینشی که از قبل به دست آورده، داستانهایشان را تفسیر و تأویل کند. در واقع، این نوع نگرش که تفسیر داستان می‌تواند متنوع و قابل انعطاف باشد، برای اولین بار توسط دادائیسم مطرح شد، و به تدریج به سایر

کار شدند و به اشاعه دیدگاههای افراطی دادا پرداختند.

در مورد علت انتخاب نام دادا برای این جریان، اطلاعات دقیقی وجود ندارد. در حقیقت، پیروان دادا، که به طور مستقیم و در طی یک شب، این نام را برای این جریان انتخاب کردند، هیچ‌گاه حاضر نشدند توضیحی در این خصوص بدهند. برخی تحلیل‌گران معتقدند که واژه دادا بی‌معناست، و ریشه‌ای ندارد. برخی دیگر بر این باورند که این واژه، ریشه ایتالیایی دارد. آنها می‌گویند: واژه دا به معنی بله است و دادا یعنی «بله بله».

عده‌ای دیگر می‌گویند که هواداران این جریان، به هر صورت می‌بایست نامی برای راه‌اندازی این حرکت انتخاب می‌کردند. و از آنجایی که ایده‌ای خاص نداشتند، دیکشنری فرانسه - آلمانی را در آن شب گشوده‌اند، و بر حسب تصادف، به واژه دادا، که در فرانسه





عبور کرد.

عبور از تمامی خط‌های قرمز، در عمل منجر به هنجارشکنی می‌شد؛ و در این زمینه، نویسندگان دادائیسیت می‌بایست شجاعت لازم را به دست می‌آوردند. چرا که مردم، در قبال هنجارشکنیهای افراطی، یقیناً مقابله می‌کردند. از این رو، هواداران دادا، برای ایجاد فضای ذهنی مناسب و القای شهامت به نویسندگان خود، به سرودن شعر، ارائه شعار و خلق سرودهای مختلف مبادرت ورزیدند.

در طی این اشعار و سروده‌ها، از نویسندگان و هنرمندان دادا خواسته می‌شد تا زبانی برنده و آزاردهنده داشته باشند، و به تقابل علنی با هنجارهای فرهنگی و اجتماعی بپردازند، و با هر قانون مدونی، مقابله کنند. در داستانهای دادائیسیتی، غافلگیر کردن مخاطب و ایجاد شوک، شرط لازم و ضروری به حساب می‌آمد. در واقع، داستانهایی دارای ارزش و اعتبار بودند که بیشتر می‌توانستند به خواننده شوک بدهند. از این رو، نویسندگان دادائیسیت، به تدریج به توصیف صحنه‌های آزاردهنده و گاه غیر محتمل روی آوردند.

همان طور که پیش از این مطرح شد، بسیاری از جریانهای مدرن ادبی چون مدرنیسم، پست مدرنیسم و رئالیسم جادویی، توسط جریان فکری دادا تغذیه شدند. آنها برای بیان اعتراض خود، به دنبال سوژه‌های تازه می‌گشتند؛ و حتی حاضر شدند به طرح مصایب سیاهپوستان روی آورند. چرا که در آن دوران، جریانهای ضد سیاهپوستی، همچنان در اروپا و آمریکا وجود داشت، و داداها، برای مقابله با جامعه روزگار خود، به این وادی کشیده شدند. این در حالی است که اگر در آن دوران سیاهپوستان مورد حمایت زیاد قرار می‌گرفتند، داداها به جریانی ضد سیاهپوستی مبدل می‌گشتند.

لازم به ذکر است که جریان فکری دادا، در دوران خود، توانست ضربات جبران‌ناپذیری بر فرهنگ، ادبیات و هنر کشورهای مختلف وارد سازد؛ و بیش از همه، داستان و هنرهای تجسمی تحت تأثیر این رویداد شوم و نادرست قرار گرفتند. علی‌رغم تبلیغی که هواداران دادا، مبنی بر آزادی مطلق نویسندگان به راه انداخته بودند، از نویسندگان دادا، به کرات خواسته می‌شد تا هدفمند وارد صحنه شوند، و برای ایجاد یک انقلاب بزرگ فکری، دست به قلم ببرند. آنها قصد داشتند از داستان، به عنوان وسیله‌ای برای طرح تئوریه‌ها و دیدگاههای شخصی خود استفاده کنند. آنها متوقع بودند که داستان، به عنوان ابزاری قدرتمند، در اختیار افکار و اندیشه‌های دادائیسیتی قرار گیرد؛ و بر خلاف آنچه تبلیغ می‌کردند، به طرح مسائل گوناگون بی‌اساس نپردازد.

در داستانهای دادائیسیتی، روی مضامین ذیل، تأکید بسیار می‌شد:

نادیده گرفتن حافظه انسان، نابودی منطق و قدرت استدلال، نابودی تمامی هنجارها و مناسبات حاکم بر اجتماع، طرح دیدگاههای ضد جنگ، نادیده گرفتن گذشته، و بی‌ارزش نشان دادن اشیاء و مکانهای باستانی، نادیده گرفتن و تمسخر رسالت پیامبران، بی‌ارزش نشان دادن آینده، ارائه تصاویر ناامید کننده، پوچگرایی، انکار خداوند متعال، نفی ایمان و روز رستاخیز، ...

مکاتب ادبی چون مدرنیسم، پست مدرنیسم و هر موتیک، وارد گشت. نویسندگان دادا، در عمل قصد داشتند نوعی عدم قطعیت را به مخاطبان خود القا کنند. از این رو، داستانهای آنها به گونه‌ای طراحی می‌شد، که خواننده نتواند به یک تحلیل ثابت و مشخصی دست یابد. طبق نظر آنها، برداشت فردی مخاطبان ارزشمند بوده، درست است.

نویسندگان دادا، سعی داشتند به هر ترتیبی که ممکن بوده، ایده‌های نو، رویدادهای نو، اخبار نو و شخصیت‌های نویی را در بستر داستانهای خود وارد سازند. آنها همواره بر آن بودند تا تنفر خود را از جنگ و عواقب آن مطرح سازند، و بن‌مایه اصلی داستانهای خود را به این مقوله اختصاص دهند.

نویسندگان دادا، بر این باورند بودند که دادا، یک جریان فکری و تفکر آزاد است. از این رو، به تدریج نمادهای فردی و خاصی در داستانهای دادائیسیتی مطرح گشت.

تنوع نمادها و نوع شخصیت‌پردازیها و حوادث و رویدادهای مطرح در این داستانها، به گونه‌ای افراطی بود، که داداها نتوانستند یک الگو و قالب مشخصی برای داستانهای دادائیسیتی طراحی کنند.

نویسندگان دادائیسیت معتقد بودند: مهم‌ترین مرحله در خلق آثار داستانی، تدوین و کنار هم قرار دادن عناصر داستانی است. داداها به عنصر فضاسازی و مکان، بیش از همه اهمیت می‌دادند. چرا که معتقد بودند که تمامی حوادث داستانی و گفت‌وگوهای صورت پذیرفته میان شخصیتها در این مکان باید تحقق یابد.

جدا از این، پیروان داستان‌نویسی دادائیسیتی، سعی داشتند گفت‌وگوها را به گونه‌ای طراحی کنند که خواننده احساس کند در جریان گفت‌وگو قرار دارد، و بخشی از مباحث رد و بدل شده را، خود باید تکمیل کند. نویسندگان این جریان، برای خود، هیچ حد و مرزی قائل نبودند؛ و معتقد بودند باید از تمامی خط و مرزها